

درس دویست و نود و دوم: صوت ۳۰۵

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط

در کلام فقهاء (۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثی را که مرحوم کمپانی مطرح کرده‌اند راجع به تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی با تقابل تضاد شروع شد و کلام ایشان این بود که تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی ممکن است به یکی از انحاء این تقابل‌ها باشد؛ تقابل تضاد یا تقابل عدم و ملکه یا تقابل سلب و ایجاب که این سلب یا به سلب محمولی است یا به عنوان سلب موضوعی است که سلب معنون است یا به عنوان سلب رابط است که صحبتش إنّ شاء الله بعداً می‌آید.^۱ فعلاً بحث در تقابل تضاد است.

البته قبل از اینکه وارد این بحث تقابل تضاد بشویم راجع به قابلیت محل که آن را به عنوان یکی از شرائط تذکّیه ذکر کرده‌اند باید صحبت بشود که مسئله قابلیت محل به چه شکل است.

بررسی نظریه احکام دائر مدار صرف اراده

^۱ . نهاية الدراية، ج ۴، ص ۱۳۷.

پروردگار

بعضی از افراد براساس آن مبنای متکلمی خودشان احکام را دائر مدار مصلحت و مفسده نفس الامریه نمی‌دانند بلکه احکام را تابع نفس اراده و مشیت حق بدون مصلحت و بدون مفسده [می‌دانند] یعنی مشیت و اراده پروردگار مانند مشیت و اراده انسان به این نحو بدون هیچ گونه مصلحتی خودش اقتضای جعل می‌کند که امروزی‌ها و همین افرادی که به عنوان مبتکر مسائل جدید و کلام جدید الآن مطرح هستند قائل به این نکته هستند که احکام دائر مدار صرف اراده پروردگار است؛ امروز اراده پروردگار نسبت به فعل تعلق می‌گیرد و فردا بدون هیچ مسئله‌ای اراده پروردگار به نفی تعلق می‌گیرد که آیه شریفه ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۱ را هم به این معنا توجیه می‌کنند که هم عالم خلق اختصاص به او دارد و هم عالم امر - امر یعنی عالم تشریع - اختصاص به او دارد و کسی نمی‌تواند

^۱ . سوره اعراف (۷) آیه ۵۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۸۱:

«آگاه باشید که خلق و امر اختصاص به خدا دارد.»

نسبت به این قضیه دخالتی بکند. این برای اوست. من باب مثال یک روز زنا حرام است و ممکن است یک روز دیگر بنا بر مصلحتی زنا حلال بشود، یک روز شرب خمر حرام است روز دیگر حلال است و نظایری برای مدعای خودشان اقامه می کنند که البته تمام اینها جواب دارد.

اختصاص تشریع به ذات اقدس پروردگار

از نقطه نظر انطباق تشریع با تکوین

اولاً آیه ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ آن امر عالم امر و عالم مشیت و اراده است که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ می باشد، اما این امر، امر و نهی نیست که از آن تعبیر به تشریع می آورند. ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾، برای امر یک هم چنین معنایی نیامده است و این یک تفسیر ساختگی است.

بله! تشریع اختصاص به او دارد؛ ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَىٰ نَا

^۱ . سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۱۸:

«امر خداوند آن است که چون اراده کند چیزی موجود شود به آن چیز می گوید: بشو! و آن می شود.»

إِلَىٰكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ۖ يَا ۤأَيُّهَا الْقُلُوبُ بَلِّغْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۖ^۱، اما نه آن نحو مسئله‌ای که اهل کلام معتقد به آن هستند. اختصاص تشریع به ذات اقدس پروردگار این از نقطه نظر انطباق تشریع با تکوین است یعنی همان طوری که خلق بلا شک و لا شبهة و لا ریب اختصاص به ذات پروردگار دارد و لا یعتنیه شک و یقول به کلُّ أحد، همین طور عالم تشریع باید براساس عالم تکوین باشد فلهذا شرع باید از ذات پروردگار نشئت بگیرد. چرا؟ چون خلق اختصاص به ذات پروردگار دارد. آیا ممکن است کارخانه‌ای یک ماشین و سیاره‌ای بسازد ولی یک کارخانه دیگری برنامه و دستورش را بدهد؟! این

^۱ . سوره شوریٰ (۴۲) آیه ۱۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۹۴، تعلیقه ۱:

«تشریع کرد برای شما از دین خود آنچه را که نوح را بدان سفارش نموده بود، و آنچه را که ما به سوی تو وحی فرستاده‌ایم، و آنچه را که بدان ابراهیم و موسی و عیسی [را سفارش نمودیم، که دین خدا را اقامه کنید و در آن تفرقه را راه مدهید].»

^۲ . سوره بقره (۲) آیه ۱۳۵.

ترجمه: «[یهود و نصاری گفتند که به آیین ما درآید تا راه راست یافته و طریق حق پویید. (ای پیغمبر در جواب آنها) بگو: بلکه ما آیین ابراهیم را پیروی می‌کنیم [که به راه راست توحید بود و از مشرکان نبود].» (محقق)

نمی‌شود. همان کارخانه‌ای که این ماشین و سیاره را می‌سازد باید دفترچهٔ راهنما را هم خودش بدهد. محال است کسی یک کاری را انجام دهد و شخص دیگری دستور العمل آن کار را بدهد و اختلاف پیش می‌آید.

بناءً علیٰ هذا اهل کلام به این نحو باید کلام خودشان را تصحیح کنند که بله، شرع اختصاص به ذات پروردگار دارد اما نه به این معنا که آن امر و نهی بدون هیچ‌گونه ملاحظه و مصلحتی صرفاً به لحاظ دل‌بخواهی و به لحاظ حظّ نفس که در نوع آدم وجود دارد، در ذات پروردگار هم مسئله به همین کیفیت است.

علت عدم وجود اختلاف در قرآن

این آیه شریفه ﴿وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ آخَ تِلْفًا كَثِيرًا﴾^۱، این مطلب را نشان می‌دهد که این عدم اختلاف عظیم در قرآن کریم به جهت انتساب به شخص واحد است و از نقطه نظر تحقق کتاب به حق است و در حق اختلاف

^۱ . سوره نساء (۴) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۸۸:

«و اگر از نزد غیر خدا بود هرآینه در آن اختلاف بسیاری را می‌یافتند.»

وجود اختلاف در عالم اعتبارات

در عالم اعتبارات اختلاف هست و مسئله به اعتبار معتبر تفاوت پیدا می‌کند؛ معتبر یک روز یک مطلبی را اعتبار می‌کند و روز دیگر مسئله دیگری را اعتبار می‌کند اما اگر معتبر همیشه حق را اعتبار کند دیگر اختلاف معنا ندارد یعنی یک ملاک برای نزول شرع و نزول تشریع وجود دارد و آن انطباق امر و نهی بر اساس نفس الأمر است. بله، در وقتی که انسان تشنه است حق و واقع این است که آب بخورد در وقتی که انسان سیراب است حق و واقع این است که آب نخورد بنابراین نباید در اینجا گفت که در این دو لحظه و دو مرتبه اختلاف است؛ نه، آن شرب به لحاظ عطش است و عدم شرب به لحاظ رَی^۱ و به لحاظ سیرابی است. در تمام موارد هم همین‌طور است تمام احکام متعلقات بر موضوعاتشان هستند به لحاظ نفس الأمر و به لحاظ واقع و **لِذَا لَا نَجِدُ فِي الشَّرْعِ اخْتِلَافاً، فَكَيْفَ اخْتِلَافاً عَظِيماً** اگر متکلمین

^۱ . لغت‌نامه دهخدا: «رَیّ: سیرابی و تازگی.»

این مسئله را به این کیفیت بیان کنند می تواند مطلب خوبی قرار بگیرد.

بررسی نظریه اعتباری بودن قابلیت و عدم قابلیت تذکیر

در اینجا در مورد قابلیت حیوان و عدم قابلیت حیوان بعضی ها قائل شدند که این یک مسئله اعتباری است؛ یعنی شارع آمده است یک حیوان را قابل برای تذکیر قرار داده است و یک حیوان را قابل قرار نداده است و هیچ در اینجا مسئله واقعی و خُبث باطن یا قذارت ظاهر در این مسئله اصلاً دخالتی ندارد و شارع آمده است کلب را نجس العین قرار داده است، درحالی که کلب الآن در خیلی از خانواده ها وجود دارد و رفت و آمد دارد و در اطاق ها و منازلشان رفت و آمد دارد و با کلب همان معامله را می کنند که با یکی از افراد منزل آن معامله را می کنند یعنی کلب در اطاقشان هست و می آید و می رود و برایش دوا می گیرند غذای خاص به خودش دارد و خلاصه روی آن کار می کنند و اگر شخصی او را مورد صدمه قرار بدهد به دادگاه شکایت می کنند. الآن در [کشورهای خارجی] آن

حکمی که برای [سگ می‌کند] این‌طور است. یا اینکه فرض کنید خوک؛ خنزیر هم براساس فقط یک اعتبار معتبر است. الآن استفاده از لحم خنزیر در کشورهای خارج مثل استفاده از لحم غنم و بقر است. هیچ تفاوتی ندارد و به یک نحوه و به یک شکل [است] و همان‌طوری که افراد برای لحم بقر مراجعه می‌کنند با همان فرهنگ برای لحم خنزیر مراجعه می‌کنند. می‌گویند که اگر قرار بر این است که میکروبی داشته باشد، انگل تریشین^۱ داشته باشد ممکن است لحم بقر هم همین انگل تریشین را داشته باشد و می‌شود این مسئله رفع بشود و اصلاً هیچ توجه ندارند به اینکه ممکن است مسئله حرمت و مسئله نجاست براساس قذارت باطن باشد و براساس آن خصوصیت خبث باطن باشد. نسبت به این مطلب هیچ توجه ندارند.

نظر علامه طهرانی راجع به خوردن

^۱. کرم تریشین (Trichinae) یک کرم لوله‌ای است. این کرم به کرم خوک مطرح است و از طریق خوردن گوشت خوک منتقل می‌شود و انسان میزبان بن‌بست این کرم است و از طریق مدفوع منتقل نمی‌شود. (محقق)

گوشت کوسه

به قول مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه -
می فرمودند که کسانی که گوشت کوسه را بخورند
وحشی می شوند. یعنی قساوت قلب پیدا می کنند
خوردن گوشت قرش^۱ یا همان کوسه اصلاً قساوت و
درّنگی می آورد.

اثر خوردن گوشت حیوانات مختلف بر

نفس

حالا ممکن است فرض کنید که یک نفر بگوید
که یک مرتبه می خورم ...، اینکه الآن انسان این را
استفاده می کند این یک اثری در نفس می گذارد و این
اثر جلوی کمال را می گیرد و منع از کمال انسان
می شود. در نتیجه با نظام خلقت متعارض است و
براین اساس حرام است. کسانی که لحم خنزیر
می خورند بی غیرت می شوند مخصوصاً کسانی که
مداومت بر لحم خنزیر می کنند این طور هستند و
کسانی که لحم حیوانات وحشی را می خورند اصلاً
خوی همان حیوانات وحشی را پیدا می کنند.
این همه جنایاتی که هست همه به خاطر همان تغیر و
تبدّل نفسی است و اینها اصلاً نسبت به این مسائل

توجهی ندارند و می‌گویند که صرف اعتبار معتبر است. [می‌گویند که] چه فرقی بین لحم خنزیر و لحم بقر هست؟! لحم کلب مثل لحم غنم است و تفاوتی ندارد! دیده شده که همه استفاده می‌کنند و خیلی از جاها می‌خورند و در خیلی از کشورها هر نوع رُتیلی را می‌خورند، دیگر آن خیلی عالی‌تر است! مرضی هم دیده نمی‌شود ناراحتی هم مشاهده نمی‌شود. افراد هم مثل سایر افراد زندگی عادی خودشان را دارند بنابراین باید بگوییم که به صرف اعتبار معتبر است.

مسلك حق و مبنای صحیح در جعل تمام احکام

دیدگاه این متکلمین براساس نفس رؤیت ظاهر از مسئله است ولی بنا بر مسلك حق و مبنای صحیح تمام احکام براساس مصالح و مفسد نفس‌الأمریه قرار داده شده است. آن مصالح و مفسد نفس‌الأمریه البته در مواقع مختلف متفاوت است و این نیست که صرفاً به اعتبار معتبر باشد. بله، اگر آن مصلحت و مفسده نفس‌الأمریه در امروز اقتضای این حکم را بکند، امروز این حکم بر این موضوع مترتب می‌شود

اگر فردا اقتضای حکم دیگری را بکند حکم مترتب می‌شود فرض کنید که انسان با خصم مهاجم باید دفاع کند تا وقتی که او نیت تهاجم دارد انسان دفاع می‌کند و حَرَب است و وقتی که نیت تهاجمش منتفی می‌شود انسان صلح و سلام در آنجا به وجود می‌آورد. این دو حکم مختلف براساس دو نیت است و نباید گفت که اینجا که تفاوت دارد! نه، آن نیت تهاجم اقتضای حرب و مدافعه و قتال می‌کند و نیت غیر تهاجم اقتضای سلام و اقتضای صلح را می‌کند و همین طوری که نیت یک مسئله نفس الأمری است این هم یک مسئله نفس الأمری است.

روی این جهت قابلیت به عنوان یک وصفی می‌شود که این وصف متعلق به محل حیوانی است که این حیوان مذکّر است. البته در اینجا آیه قرآن که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَرَ تَمَّ﴾ این ﴿ذَكَرَ تَمَّ﴾ در اینجا انتساب به فاعل است یعنی آن را که شما تذکیر کردید یعنی این تذکیر نتیجه فعل فاعل است. چطور می‌شود که انسان تذکیر کند؟ تذکیر یا به ایجاد مسبب است به واسطه ایجاد سبب یا به نفس همان سبب تعلق می‌گیرد ولی از آنجایی که آن فعل عبارت

از آن عملی است که فاعل آن عمل را انجام می‌دهد، نمی‌تواند آن عمل به آن حیوان مستند باشد. فاعل که فری اوداج اربعه را می‌کند و بسم الله می‌گوید، استقبال، حدید و امثال ذلک را رعایت می‌کند تمام اینها انتساب به فاعل دارد درحالی‌که در این آیه شریفه، حیوان وصف برای تذکيه قرار گرفته است به لحاظ فعلِ فاعل. یعنی همان‌طور که وقتی ضارب یک ضربی از او سر می‌زند جنبهٔ مضروبیت وصف برای مضروب است نه وصف برای ضارب، آن جنبهٔ ضاربیت وصف برای ضارب است یعنی آن جنبهٔ زدن، این زدن دو حالت دارد؛ یک اتصاف موجب اتصاف فاعل است می‌شود ضارب، یکی موجب اتصاف مفعول است می‌شود مضروب.

بنابراین در آیهٔ شریفه به این ذکاة دو لحاظ داده است؛ یکی ذکاة را مستند به فاعل کرده است یعنی شما تذکيه می‌کنید یعنی شما عملی را انجام می‌دهید که این حیوان در خارج تذکيه می‌شود. این عملی را که شما انجام می‌دهید انتساب به فاعل دارد ولی آنچه که تذکيه می‌شود چیست؟ آن همان غنم است لحم

و حیوان است. [آیه می گوید که] آن حیوانی را که شما او را تذکیه کردید، یعنی چه تذکیه کردید؟ پاک کردید. پس معلوم می شود بعد از اتصاف فاعل به این وصف یک اتصافی بر محل به وجود می آید که آن اتصاف محل اسمش تذکیه است. آن عبارت از نتیجه و مسبب و متأثر است؛ آن اثر که اثر فعل فاعلی است آن فعل فاعلی یک نتیجه ای را در محل به وجود می آورد که به آن تذکیه می گویند.

معنای تذکیه طبق آیه شریفه و متبادر

عرفی

بنابراین تذکیه طبق آیه شریفه و همین طور طبق متبادر عرفی عبارت از اتصاف محل به یک وصف و به یک امر ثبوتی است که آن امر ثبوتی معلول علت و فری اوداج و استقبال و سایر شرایطی است که در اینجا به وجود می آید. پس تذکیه چیست؟ تذکیه عبارت از یک وصفی است که آن وصف را آن حیوان بعد از فری اوداج دارد یا اینکه بعد از اخذ من الماء دارد یا بعد از اخذ دارد، یا بعد از نحر این وصف را پیدا می کند. آن حالت آن حیوان که الآن در این حیوان است - و اگر حلال زاده باشد می بیند! - آن

حالتی را که او الآن آن حالت را پیدا کرده است
بالآخره مشخص است دیگر! منظورم آن است که
اگر کسی چشم باطن داشته باشد [می بیند] نه اینکه
حلال زاده! اگر چشم باطن داشته باشد آن جنبه طیب
نفس و طیب لحم را مشاهده می کند تا اینکه آن
حیوان مات حتف أنفه باشد.

اسم آن جنبه قذارت با جنبه طیب لحم را تذکيه
و غیر تذکيه می گذارند، اسمش را مذکّی و میته
می گذارند. چرا؟ چون آن وصف ثبوتی که در او
هست آن وصف ثبوتی در این نیست و وصف دیگر
در آن است که به عبارت دیگر همان قذارت ذاتیه
باشد. پس معلوم می شود این قابلیت یک امر اعتباری
نیست؛ یعنی محل، محل قابل باشد. یک وصفی
است که با این، حیوان قابلیت محل ندارد اگر شما
مسلمان باشید ... شما که سهل است اگر امام زمان
علیه السلام هم بیاید یک سگی را سر ببرد با بریدن
امام زمان هم سگ طاهر نمی شود. اگر پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم هم بیاید که بالاتر از امام زمان
است طاهر نمی شود!

این قابلیت ندارد. یک وقتی امام می‌آید قابلیت را تغییر می‌دهد آن یک بحث دیگری است! یک وقتی نه با نفس این قابلیت محل، فری اوداج اربعه می‌کند طاهر نمی‌شود. هرچه هم می‌خواهد باشد. امام هم در اینجا باشد نمی‌شود. چرا؟ چون مسئله اعتباری نیست. مسئله تکوینی است و قابلیت محل، قابلیت تکوینی است.

حالا اگر مواردی باشد که شارع نسبت به قابلیت محل تصریح کرده باشد و در آیات قرآن و روایات بیان شده باشد که **فبها المراد**. شبهه بعد، از قابلیت محل به سایر شرائط در شبهات موضوعیه یا شبهات حکمیه برمی‌گردد؛ اینکه آیا استقبال شرط است یا نه؟ شبهه حکمیه است و اینکه بر فرض وجوب استقبال آیا این به طرف قبله بوده است یا نه؟ شبهه موضوعیه می‌شود. حالا اگر مسئله به قابلیت محل باشد، شارع عدم قابلیت را بیان کرده باشد مثل سگ و خوک و اینها، یا اینکه شارع حکم به قابلیت تذکیر کرده است در [این دو مورد] حرفی نیست.

۱. گلستان سعدی، باب هفتم در تأثیر تربیت، حکایت شماره ۱.

اما اگر موردی پیدا بشود که مشکوک باشد بین مذکّی و غیر مذکّی **بین الاتصاف بالقابلیة و عدم الاتصاف بالقابلیة مثل المتولّد من حلال و حرام** که **لا يلحق عرفاً بأحدهما** این در اینجا شبهه موضوعیه است و ما نمی‌دانیم که این داخل در آن است یا این است. یا اصلاً شبهه را بگوییم که شبهه حکمیه است و حیوانی است که حکمش را نمی‌دانیم که قابلیت دارد یا ندارد؟ در اینجا چه اصلی حاکم است؟! اصل در اینجا عدم قابلیت است یا اصل در اینجا خود قابلیت است؟!

البته راجع به بحث عدم و ملکه در این جلسه نمی‌شود راجع به آن صحبت شود إن شاء الله بعداً می‌آید یا همین‌طور راجع به تقابل مذکّی و غیر مذکّی به عنوان سلب محمولی یا سلب رابط، ممکن است مسائلی بعداً گفته بشود.

در مورد خصوصِ قابلیت آیا اصلی در اینجا وجود دارد که اثبات عدم قابلیت را بکند یا ما اصلی در اینجا نداریم؟ بنابراین که این مسئله قابلیت بعضی‌ها گفته‌اند که وصف برای ماهیت است یعنی خود نفس حیوان، **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** در عالم قبل

الخلق این حیوان در عالم تقررّ ماهیات قابلیت دارد یا قابلیت ندارد. بنابراین وقتی که این حیوان متولّد می‌شود این وصف ماهیت را با خودش یا دارد یا ندارد. در اینجا نمی‌شود حکم به عدم قابلیت کرد. چرا؟ زیرا همین که این ماهیت بخواهد پا به عرصه وجود بگذارد نمی‌شود حالت سابقه برایش تصور کرد. این ماهیت به دو قسم است. من باب مثال آن صوتی که از دهان انسان بیرون می‌آید یا فعل است و یا اسم است. این فعل و اسم بودن وصف برای صوت است به لحاظ ماهیت صوت؛ البته این مسئله اشتباه است، بعداً می‌گوییم که وصف وجود است نه وصف ماهیت، حالا بنا بر این که حالا این حرف، حرف صحیح باشد. در اینجا اصل نداریم چون حالت سابقه ندارد ولی این حرف مردود است به جهت اینکه قابلیت و امثال قابلیت همه وصف وجود هستند نه وصف ماهیت.

معنای وصف ماهیت

وصف ماهیت آن وصفی است که به نفس ذات حیوان برگردد نه به اعراض خارجی. اگر وصف برای وجود باشد یعنی بعد از اینکه وجود پیدا کرد

شارع به این حیوان قابلیت می‌دهد یا قابلیت نمی‌دهد. مسلّم این است که در اینجا این حالت سابقه‌اش عبارت از عدم است الاّ اینکه ثابت شده باشد که افاضهٔ قابلیت به این شده است. استصحاب عدم قابلیت بعد الوجود اقتضاء می‌کند که حکم به عدم تذکّیه برای او تا زهاق روح در اینجا بشود. اینها در اینجا قائل به این اصل شده‌اند.^۱ ولکن این مسئله هم مورد خدشه قرار می‌گیرد به جهت اینکه چون قابلیت وصف تکوینی محل است بنابراین گرچه وصف وجود است اما این وجود بدون قابلیت محقق نمی‌شود؛ یا قابلیت هست یا قابلیت نیست. بناءً علیٰ هذا ما حالت سابقه‌ای برای قابلیت نداریم که به واسطهٔ آن حالت سابقه، استصحاب عدم قابلیت بکنیم.

بنابراین اگر در جایی شک بین قابلیت و عدم قابلیت بود، اصالت عدم تذکّیه به لحاظ عدم قابلیت در آنجا جاری نمی‌شود. وقتی که اصل موضوعی در اینجا جاری نشد، آن وقت نوبت به اصل حکمی

^۱. مصدر در حال بررسی

می‌رسد؛ آن اصل حکمی همان نفس عدم تذکیه در حال حیات است؛ آن عدم تذکیه در حال حیات جاری می‌شود، نه عدم قابلیت. چون در حال حیات که مذکّی نبود و زهاق روح با شرائط خاصه از آن نشده بود لذا آن عدم تذکیه و استصحاب عدم جاری می‌شود و حکم بر عدم تذکیه بعد از زهاق روح می‌شود. لذا در اینجا به این جهت باید حکم به حرمت کرد.

تلمیذ: حیوان که می‌میرد مگر روحش هم با خودش گوشت همراه است؟ چه نوع تأثیری است که روی نفس انسان می‌گذارد؟

استاد: این گوشت در ارتباط با این روح پرورش پیدا کرده است همان‌طوری که خود حیوان فی حدّ نفسه یک روح دارد خود آن گوشت و لحم هم یک روح دارد. این طور نیست که جدا باشد؛ غیر از روح حیوانی یک روح دیگری دارد قریب به روح حیوانی که همان ملکوت و برزخ این لحم است. آن جهت در انسان اثر می‌گذارد همان‌طوری که ماده در مجرد اثر نمی‌گذارد و باید مجرد باشد که در مجرد اثر بگذارد همین‌طور آن نفس ملکوتی این لحم است

که مکدر است یا منور است. آن روح حیوانی رفت و آنچه که فعلاً هست لحم است خود این لحم هم برای خودش یک نفسی دارد؛ یک ظلمتی دارد و یک نورانیتی دارد که آن ظلمت و نورانیت منظور است نه نفس لحمیت، لحمیت.

سینما محلی مکدر و ظلمانی

لحمی را که انسان می خورد به جهت آن تأثیری که آن نفس بر این لحم دارد این لحم همراه با بدن آن جنبه نفسانیتش را به جنبه نفسانیت بدن منتقل می کند. همان طور که شما در یک مکان مکدّری که در آن معصیت است مثل سینما بروید، چطور حالت کدورت برایتان پیدا می شود؟! چرا؟! نفس شما به میز، صندلی، گچ، دیوار و آهن چه کار دارد؟! این مکان یک نفسی دارد که این نفس به واسطه اقتراب با نفس شما اثر می گذارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد